

سابقه ی شرب نام داشت رسول صلعم مدینه اش خوانده گویند تیج بن مصدع بن وردع که
 بعد نخت نصر ضابط عادل عرب و روم و عجم و ترکستان و هندوستان بوده قیل حسان بن شیب الاغفر
 آخرین تبایعه بین سوی حجاز آمد و بزین شرب رسیده چهار صد حکا بسد گردگی شامل نام حکیم بود حاضر
 خدشش بود ندایخاز خدشش و داع خواستند گفت چرا گفتند این زمین بحیرت گاه بنی آخر الزمان است
 سکونت در آن میوزیم ناشرف اندک آتش در بایم و در سوای او جان دیم دوات علم طلبیده
 کاغذ بدست گرفت و نوشت **بسم الله الرحمن الرحیم** شکر فلان بن سلام بدین محمد و کتاب
 او و کتاب همه پیغمبران ایمان آوردم و استید و ارشاعت اویم و در کنگ است امجدش نسلک شدم
 پس کافذ را بشامول داده که با ولاد وصیت کند تا بان جناب رسانند و چهار صد کنیزک را بخدمت حکیمان داده به
 نواله و تناسل ایشان اکثر آبادی مدینه شد گویند بعد از بست و یک ایش از شامل بدست
 هزار و پنجاه و سه سال ایوب نصاری در قتی که نام محمد شحرت یافته آن نامه را بدست مردی هلال نام
 بگردانید در آن عین حضرت صلعم بجزئی بود از دور طلال را دیده ندای زد کدای هلال نامه را بمن ده هلال
 گفت کدام نامه و نام تو چیست فرمود نام من محمد بنی آخر الزمان و نامه فسلان بن فلان هلال گفت تو
 جادوگری یا منجم فرمود بنی ام جبرئیل مرا خبر داده پس نامه گرفته و با او برگرداد چون بخواند حضرت بگریست
 و فرمود آزر و مند و بار بر او نام ابو بکر گفت با برادریم فرمود شما یا برادران کسانی اند که ما دیده ایمان آوردند و
 شوق جان داده اند طوبی لهم **حسن قاب مروی است** در مناقب مرقضوی از حسن الکبایر
 که در زمانه خلیفه ثانی در مدینه طفی تولد شده با دو بطن و دو سر و دو بینی و دو دهن و چهار چشم و چهار دست
 و در اعضای سفلی کی و زیادتی نداشته پدرش مرد تاجر بود چون در گذشت در میان و ارثان اختلاف نهاد در آن
 که او را دو حصه دهند یک بعد کنکاش کرده بدار اشترع آنها کردند خلیفه ثانی موقوف برای علی فرمود آنحضرت فرمود
 سعانه کنیز که از خواب و بیداری و خموشی و گفتار و گریه و خنده هر دو در آن واحد باشند بدانند که یک کس را خدا
 برین رنگ آفریده و اگر این نغضاها مختلف بنیند دو کس اند از بعد تحقیق یک کس جایز یافته گویند در آخر الزمان حبه از طایفه
 موکل باشد که حرات مدینه کنند و از در آمدن دجال را مانع آیند دجال بر تمام روی زمین گذرد مگر که مدینه و بیت المقدسه
مرویست در حدیث مسلم که خروج دجال از جانب مشرق باشد بقصد مدینه در پس جبل احد آید ملائکه رویشان
 شام گردانند تا در شام رفته هلاک گردد کذافی جذب القوی الی دیار المحبوب تصنیف عبدالحق دهلوی گویند

ولید بن عبدالملک بقصر روم نوشته از و طلب صنایع نموده که مسجد رسول بنا کند و بی چهل کس صنایع روم چهل کس
 صنایع قبط با چهل هزار اشغال طلا فرستاده مسجد اعمارت کردند اساس دیوار از سنگ نمودند و اسطوانات از سنگهای مدور
 ترتیب داده در میان مسجد ستونهای آهنی آوردند و سنگها را در زیر آن محکم کردند سقفش منقش بطلا ساختند و روی دیوارها
 از زمین تا یکشت بوق نقره گرفتند و غیر آن حضرت را بمنبر دیگر پوشیدند آنجا چاهی ست سیمی به بزرگی بضاعه گویند هر مرضی که
 از آب آن غسل کند شفا یابد هر و سیست در جذب قلوب از جمله غرائب اسرار و عجایب حادثات که داخل محلات آن مسجد است
 در سیح و خمین و خمستان سلطان شهید محمود ثانی بخواب دیده که آن سرور صلعم فرمودند زود در باب از شراب و و شخص و ارمان
 او بچهران شب بایست نفر از خواص سوار شده در شانزده روز از شام بیدید رسید هر چند صحبت نیافت تا آخر صلی عام داد
 که هر که بیاید اگر ام باید همه بگردند آن دو شخص که بخواب دیده ندیده گفت کسی باقی است گفتند دو شخص مغربی اند که از گوشه
 برون نیامند طلبید همان دو کس دید ایشان در باطن سکونت داشتند که در جهت قبله حجره شریف بود خود آنجا شده دید که
 مصحف مجید بر طاق نهاده و حصیری در محل خواب افتاده چون صبر برداشتند سردایه ظاهر شد که بصورت قبر بنی حضرت
 نمودند بعد تحدید ظاهر کردند که ما دو نصرانی را نصاری فرستاده اند که با حسد مبارک گستاخی کنیم
 هر و سیست در شبی که نفب قریب قبر مبارک رسانیدند باران بسیار و رعد و برق و زلزله عظیم شد و سلطان
 همان شب رسید آن دو ملعون را کشته سوختند و گرداگرد قبر مبارک کنده باب رسانیده برصاص نذاب پر کردند تا مجال
 وصول بان موضع معتذر باشد ایضا محب طبری در ریاض نظره آورده که قومی از قرضه حلب امیر بدینه را با بدایا بگفتند
 تا شیخین را از جوار آنحضرت برون آرند امیر بواب را گفت اینجا را شب درواکن و بگذر از راهی خواهند بکنند چهل مرد با آن
 حضور بهم آمده بر باب السلام در زدند بواب در یکشود هنوز مجازی غیر شریف رسیده بودند که تمامی ایشان با نیت آلات
 نزد عمودی که قریب محراب عثمانی است زمین فرو برد امیر نظر بود بواب آمده حال را گفت امیر آمده دید هنوز خست
 و بعضی ملا بس آن ملازمین باقی بود طبری نسبت آنجا کایت به ثقات کرده و بعضی موضوعین دیگر نیز نقل کردند چنانچه در تاریخ
 سهودی مذکور هر و سیست از عجایب البلدان که هر که آنجا رسد بوی خوش شنود و عطر در آن شهر بیشتر از دیگر
 جاها بود و هرگز طاعون در آنجا نباشد ذکر مردمش از صحابه که بیرون از شمار اند موجب اطالت دیده بچند نفر عظیم شوی تیر
 بسته سعد بن عباد و از کس عباد و زنا بوده وقت فوثن جبرئیل علیه السلام آمد که ابواب سماوات
 بروی مفتوح و عرش رحمان در شهر از آمده **ابو ایوب انصاری** از روسای آن بلده در سال اول
 هجرت آنحضرت هفت ماه در خانه بسر بردند **سعد بن عباد** و از سادات طلس غریب

و آنها چهار نفرند قیس بن سعد و عبد اللہ بن زبیر و اخف بن قیس و شریح قاضی طلح بن عرف عرب کسی است
 که در رویش صلاهی نباشد از نشتیان جناب شاه ولایت پناه علی بوده جابر بن عبد اللہ سلمی
 از جو کبار صحابہ رسید بر او اجازت جناب حمید کرامت حسان بن ثابت از جو اخبار انصار مداح جناب
 رسالت پناه آن سرور در شان فرموده اللهم ایدہ بروح القدس مستطوریست در مدار الافاضل تحت ام حسان بن
 ثابت که جناب ختم المسلمین در شب معراج خانه دیده در روزن از باقوت عمر جبرئیل را پرسید گفت این خزانه شعری است
 نست که کلید او زبانهای شعرا باشد فرمود بیک معنی آنان معانی معلوم من کرد آن که تخفہ برم جبرئیل همچنان کرد پس چون معلوم شد
 مسان قصیده و مدح آورده آن معنی در اول قصیده درج بود آنست و احترامش بسیار فرموده حقیقت بمردم ظاهر نمود
ابو سعید بن المسیب المخزومی از فضیلهای سید مدینه و با عبد اللہ عباس و عبد اللہ عمر و زید بن ثابت
 و سعد و قاصص مصاحبت کرده امام زین العابدین فرموده که سعید بن المسیب اعلم الناس لما تقدیر من الآثار و افضلهم
 را بچهل حج گزارده پنجاه سال تکبیر اولی وصف اول شسته سی سال پیش از اذان سجاده عبد الملک در ایام ایالت
 دخترش خواست تن نداد و در رستان شدید آب سرد بروی ریخته تا زبان زده را فنی شده و آخر با کثیرین مطلب که از جمله
 طلبه علوم و فقیه بود بدو درم بابت درم عقد بست ابو عبد اللہ بن محمد بن عمر بن واقد الاصبغی شهاب
 علم است در مریاب تصانیف دارد کتاب الرقة در ذکر ارتداد قتل عرب از آن جمله است که گفت ما کنیم
 دوست بودیم کی از آنجور باشی بوده افلاس من غلا آورده ایام در رسید ما در فرزندان گفت ما در شدت فقر بودیم
 لیکن تجلی بنوامی اطفال نداریم انبای جنس ایشان اثواب الوان پوشند و این بچاگان با جامه های دریده خواهند بود
 اگر میتوانی تدبیر کن این سخن در سن تاثیر کرده بدوست باشی دو کله نوشتیم کبش بمهر فرستاده آرنده گفت
 هزار درم است اتفاقا سه آن نگشاده بودم که از دوست دیگر رفقه بمضون رفقه من رسید کبش را بمهر بر او فرستاد
 و از شرمندی فرزندان بخانه رفتم و آن شب در سجده بر دم روز دیگر باشی کبش بمهر را پیش من آورده گفت
 کیوهی که تو فرستاده بودم چه کردی من صورت و اقعہ را گفتم دوست باشی گفت مرا نیز جز این ند چیز نبوده چون
 بر تو فرستادم اخراجات بلا بدی خود گلگیر بود لاجرم بدوست تیموم رفقه نوشتیم او این را فرستاده آنگاه آن
 دوست تیموم را طلبیده بعد از اخراج یکصد درم که در وجه طلبه سات اطفال بسند بود آن مبلغ را بثلث تقسیم نمودیم
 تمشیل در بعضی تفاسیر بطوریکه یکی از اصحاب خوشه خرابه دید رسیده وی آنرا دید با دیگر کرد از اتفاق او دید
 دیگر نمود و کتبش تا بهنگام کس رسید باز پیش شخص اول آمد این صداقت و صفا مقبول جناب کبیرا گردیده آیه کریمه

او تو ثرون عالی النفس هم دلوکان هم خصاصه نازل شد بهم از پوست که گفت سعادت محفوظات من بیاید از
 کتب من نیست و کتب من یکصد و بیست شتر بار است فوشن سبع و مائین محمد بن اسحاق اول او
 مستعدی تالیف کتب سیر گشت فوشن احدی و حسین و ماته بر بجا بن ابی عبد الرحمن فقیه مدینه
 و صحبت بسیار محابده روزهی مجلس نهاده سخن بیگفت اعرابی آمده استناد پنداشت او را سخن خوش
 گفت یا اعرابی نزد شما بلاغت چیست گفت ایجاز با صابت معنی گفت گران زبانی چیست گفت آنچه امروز تو
 می بینی میانه منسوب به بیامه بنت موزه طوشن قبل عرضش الح با خدمتکاری در آن ولایت بسبب
 کثرت حسن صد هزار دینار می ارزو از عجبش گندم طاساری است که آنرا بیضار الیاسه گویند از غایت ثلثی بعد از
 از مردمش جریر بن عطفیه از مشاهیر شعرای عرب کنیت او ابو جریره فوشن اثنا عشر و ماته فرزدوق هشتم
 کنیت ابولواس پدرش رمالک بن صعصعه تیسری گفتندی و صعصعه در جاهلیت بغایت عظیم القصد بود
 اول از قبیل او ایمان آورده ابن عبد البر در کتاب استیعاب ویرا صاحب شمرده فرزدوق عالی همت صاحب چشم
 بود مردم با خرام بوی سلوک کردند گویند و فقی که تمیم بن زید از جانب حجاج مقررات مستند بود و بهره
 حکم جمع سپاه آورده سپهر زالی چنین نام در شکرش افتاده فرزدوق بخاطر پیر زال سفارش خلاصی آن سپهر بوی
 نوشت تمیم سیمه نفر سوم بان اسم داده کرده مرویسیت در حبیب التیر که هشتم بن عبد الملک در ایام
 ایالت پدر با برادرش ولید کج آمده از انبوسی خلق استلام مجزش میبرنیشد در خلال حال امام زین العابدین علیه السلام
 خلائق بجز رجوع آنحضرت سر راه گذاشتند و نیاز بجا آوردند یکی از اهل شام هشتم را پرسید که این کیست از خوف آن
 سیاه اهل شام مایل امام شوند تجامل کرده فرزدوق حاضر بود قصیده غزالی در نعت بر خواند هشتم بر شکرش حسرت
 امام ده هزار درم صلواتش فرستاد اول نمیکرفت که نه بجهت صلواتش خاص محبت بوده آخر امام سخن او
 فرمود صلوات نزد خداست ما اهل بیت داده را باز بستیم پس گرفت مرویسیت در فصل الخطاب که اگر
 فرزدوق ما بدرگاه حق غیر این عملی نباشد بیشتر میرود مرویسیت در کتاب کامل که روزی حسن بصری
 و فرزدوق بجا زده یعنی حاضر شدند فرزدوق گفت میدانی مردمان چه گویند که این جنازه بهترین مردم و بهترین
 مردم حاضر اند حسن فرمود عا شاک من در بهترین مردم باشم و تو بدترین مردم باشی لیکن از برای این روز چه
 آمده ساخته گفت شصت سال است که کله طیبه وارد دارم بعد فوشن دیدند گفت بگفت ورد کلمه
 بخاتم شه وی بسین سالگی در اثنا عشر و ماته فوت کرده قصیده القامت حقیر لاجته بود از آن بفرزدوق که

بعضی ریزه است از چیزها پاره گویند روی پیشکج داشت شخصی بهزل گفتش که بنمای رویت بفرمای عورت
می مانند گفت فرج ماورت را ملاحظه نما که کدام پیشکج ترست زرفا که مذکور شد و نمود و چندی از فرزند سمرقند
بیا می نوشتند و سبیل کذاب هم آنجا بوده اند فقیه شهری طویل عریض باروس از سنگ مرمر بوده
از غایت خوشی آنرا بهشت روی زمین میخوانند در یکی از بلاد افریقیه قویم را در معرفت اقدام مهارت تمام است
بترتیب که اثر غریب را از متوطن و زن را از مرد و بنده را از آزاد باز شناسند که از ولایت در حمال
اند فقیه یا آنچه بعضی در اصل تسلیم گویند گفتند اینجا بمناسبت ولایت مرقوم شده در مجمع الغرائب
یا آورده که هر که یک سن گندم در آن ولایت کار و بچصد حاصل برده مجرب است فاس شهری بزرگ در بلاد برقیه
طغی طوش بیجا عرضش لب با سیزده دروازه دارد بر جانب غربی آن شهری که هزار طاحونه دروازه است و بر داخل شهر سبیل
بر در هر سربستانی چشمه آبی گویند آن شهر در علم بیست و در مجمع الغرائب آورده که در حدود بر بلاد تونس مرعی است در آن
مردی مثل دشت خوابیده هر دستنی چون سوننی بر کراتب آید در آن خانه رود تب او زایل شود و هر جا که بافتند
خاک این گور بند و با مرتفع کرد و تثبیت ولایت معروف میان هند و چین بر دوش همیشه نادان فرحناک اند آهوی مشک
آنجا باشد معدن کبریت حمیم در دست گویند آنجا کوهی است هر که از او بگذرد و غریق انفس پیدا کند پس میرد یا کنگ شود
و هم در کوهی است که اگر یک فریاد در و کند چندان باران بارد که سیلها روان گردد و هر سو از اجابت بخفایست
طوش صتب با عرضش آنگاه آرد شیر با بکان بنا کرده چون در و ان خرابش کند ملک قطب الدین بند جرون که
ثانی بحال هر روز موم شد متوطن گردیده و در مجمع الانساب آمده که با زمان ترک از غلامان امیر محمود قلانی بند
جرون را در الملک کرده و در زمان سلطان شهاب الدین بن سلفر شاه که معاصر سلطان یعقوب بوده
با عا در رئیس نوالدین هر روز بنصف فرنگیان کوره آمده و اهل هر روز به بند کشم گرخت فرنگیان بنده طنگ کوفه
سه حصه فرنگیان و بچصد هر روز یا از باشد سلطان محمد بن سلطان سیف الدین بن سلطان توران شاه که در آن ول
به سلطنت پر داشته بودند آورده و هر روز شانند از آن زمان طوک اندبار در غایت بجزیرتی مانند نسب شان
بلک محمود قلانی می بودند هم در مجمع الانساب است که چون سلطان شهاب الدین آخرین سلاطین هر روز غایت هموار
کم آزار شد ملک رکن الدین بدست خانوش زبرداده در سال ششصد و چهل هفت بی سنازی بی هر روز استقرت
پس بیس و جعفرین و جلقار را نیز اضافه کرده سی سال حکومت کردند از مردوش رئیس نوالدین
بفصاحت بیان و طلاقت لسان بر اقران رجحان داشته گاهی بشهرم پرداختی همش خالی از فهمی بوده شعر نکوی گفت

فخر

قطیف بحرن طوش عدنا و عرضش لدا و لکھا طوشش فح ما عرضش له ما هر دو بند و خا
 قلم دو بند مخفی نما نکه مملکت هندوستان شکرک ست بیان اقلیم اول و دوم و سوم و چهارم و چون دکن و بجات
 و دیگر ولایات داخل قلم دو بند از ان ولایات بیان نموده باقی را در تحت هر اقلیمی که بدان تعلق دارد مذکور خواهد کرد
 و گن ولایتی ست نزه و با طراوت از سلاطین دہلی سلطان علاء الدین خلجی بر او مستولی شده دیوگر
 با توابع تازمان سلطان محمد تغلق سلاطین دیله و اشته در آخر ایام تغلق حسن کا کوید از جملہ ازماش سبتلا و ده
 خود را سلطان علاء الدین خواند از آن گاه که هفصد و چهل و هشت بود تا هزار و یکسال بعضی در گلبرگه و برخی در سید
 و سیمه در آمدن و چندی در تنگ و قوسه در برابر ملک راندند
طبقه اول ملوک گل بر که شریف بهمنیہ - اول علاء الدین حسن
 در بیون تاریخ به بهمن بن اسفندیار رسانیده ابتدا به بهمنی ملقب اند بعد از رحلت سلطان
 محمد شاه گلبرگه حسن آباد نام نهاده دارالملک ساخت و پس از بیست سال قبل از زده سال پس هفصد و
 پنجاه و نه در گذشت بعد پسرش سلطان محمد شاه قاسم ستفانش شده بعد از زده سال هفت
 ماه پسش مجاہد شاه و بعد یک سال و یک ماه و نه روز داؤد شاه محمود لقب
 بعد یک ماه و نه روز سلطان محمد شاه بن محمود بن علاء الدین حسن شاه بعد نوزده سال سلطان
 عیاش الدین بن محمد شاه و و ماه بعد سلطان شمس الدین سعید قلعی غلام در هفصد و نو و نه بجوئنت
 یک ماه و بیست روز حکم راند بعد فیروز شاه در سال شصت و هجده شکرگه گزیده بارای مجاہد رکنار
 دریا بمصاف روبرو شده قاضی سراج الدین که یکی از مخصوصانش بود در حیل زده با چندی اقارب
 لباس خنیاں عبور کرده در شکرای فرت و در خلا کارای و سردارانش تجاہد ساخت مدت حکومتش
 بیست و پنج سال بعد احمد شاه بن داؤد شاه تبار پنج هشتصد و بیست و پنج
 سلطنت نشست و دو از زده سال و چپند ماه بود بعد پسرش سلطان علاء الدین سبیر نشست
 با مرش هزار و دو بیست و پنج سنه شکرگه گویند او خود خطب خواندی و خود را با بن القاسم
 که سلطان العالم حکیم الکریم الزوف علی عباد الله القفی علاء الدین و الدین احمد شاه
 بن احمد شاه بن احمد شاه العالی البهنسی شخصی روزی در اثنای خطب خواندنش برخاسته گفت
 وَاللّٰهِ اِنَّ کَذٰبَ لِقَتْلِ الذِّرْبَةِ الطَّاهِرَةِ وَ بَیْکَلُمُ بَہٰذِہِ الْکَلِمَاتِ عَلٰی مَنَابِرِ الْمُسْتَلِیْنِ

نجل شده فرود آمد و آن غم بپار شده غمگین در پیش قدمش نشست بعد میت و سه سال و نه ماه حکومت و گذشت
 بعد هه ماهیون شاه سلطنت برآمده جویشیه گرفت بر عروس با مرش گرفته می بردند تا پس از رفع بکافت رسیده
 آذربایست غلامی بچوب کاشش تمام شد نظیری گفته شاعرهایون شاه مردود و خوش گشت به تعالی الله
 ز به مرگ هایون جهان پر ذوق شد تاریخ قوشن هم از ذوق جهان آید بیرون بعد هه در پیش قدم و
 شصت و پنج پیش نظام شاه در شصت سالگی شاه شد در پیش قدم و شصت و هفت فوت کرد بعد برادرش
 محمد شاه نوزده سال و چهار نیم ماه خرابی دکن تاریخ فوت وی است بعد هه سلطان محمود پیش در شصت سال
 و نسق وی در دست نبوده جز اساسی نداشت بعد هه سلطان احمد دو سال بعد هه علاء الدین محمود اول
 بعد هه ولی الله بن محمود یک سال بعد هه کلیم الله و این آخرین بود دانست پس امر بر اصداف وقت بگردید هر یک هر جا کام روا بوده

طایفه ثانی

طایفه بریدیه هفت کس اول ملک قاسم برید و قلعه اوست و قندار او و دیگر خطبه بنام خود خواند حکومتش
 و وارده سال بعد هه امیر برید بن قاسم چهل سال بعد هه علی برید چیل و پنج سال بعد هه پیش
 هفت سال بعد هه قاسم بریدت سال بعد هه شخصی دیگر از اینها چهار سال بعد هه امیر بریدیه طایفه ثالث
 عماد شاهیه و ابراهیم چهار کس اول فتح الله عماد الملک در سال شصت و هفتاد و خطبه بنام خود کرده بعد هه عماد الدین
 پیش سال بعد هه عماد الملک پیش سال بعد هه برهان عماد الملک طایفه رابع عماد الملک یازده تن اول
 نظام الملک بکری حکومتش استقلال نه هشت بعد هه احمد نظام الملک بن نظام الملک بکری قریب چهل سال
 احمد کرانوست بعد هه برهان نظام الملک بن احمد چهل و هشت سال بعد هه حسین نظام الملک بن برهان تلخیزده سال
 بعد هه مرتضی نظام الملک بن حسین قریب میت و شش سال بعد هه حسین نظام الملک بن مرتضی کی سال بعد هه اسمعیل
 بن برهان دو سال بعد هه برهان نظام الملک بن حسین چهار سال سابقاً ظهوری بنام است بعد هه ابراهیم نظام الملک
 بن برهان پنج سال بعد هه احمد نظام الملک هشت ماه بعد هه بهادر نظام الملک بن ابراهیم طایفه پنجم عادل خانی
 هفت تن اول یوسف عادل خان بعد هه اسمعیل عادل خان بن یوسف میت و پنج سال بعد هه ابراهیم عادل خان
 بن اسمعیل میت و پنج سال بعد هه علی عادل خان بن ابراهیم میت و پنج سال بعد هه ابراهیم عادل خان بن طهاسب زیاده
 از چهل و پنج سال بعد هه محمد عادل خان سنی و پنج سال بعد هه علی عادل خان بن محمد طایفه ششم
 قطب الملکی شش تن اول قطب الملک سلطان خلی سهدانی میت و چهار سال بعد هه همیشه قطب الدین

بن قطب الملک هفت سال بعد از ابراهیم قطب الملک برادرش بمیت و پنج سال بعد که در
محمد قلی قطب الملک بن ابراهیم سی سال بعد از سلطان محمد میت سال دهم بعد از عبداللہ قطب
الملک گویند ملوک دکن را همیشه بسلاطین صفویہ اعتقاد بود و خطبہ بنام شان میخوانند احمد انگر
احمد نظام الملک بن نظام الملک از طبقت عماد الملکی آباد کرده کب آب و هوا ممتاز از شهرهای دکن است
تنبیه از شهرهای نامی دکن سکنه اش صنعت نساجی خوب تنج کروند از مردمش قاضی عبدالوهاب در علم
فقه و اصول مہارت تمام داشته در عهد فردوس آشیان خدمت قضای قصبہ سونگی تبنکہ مولد است
داشته وقتی که عالمگیر با نظام صوبہ دکن مامور بود قاضی مذکور کجاست شتافتہ رعایت و احترام
یافت پس از ابتدای جلوس عالمگیر قضای عسکر یافتہ میراثشم معنون تخلص کاہی شہری تخلص میکرد
شاگرد میرزا موسویان بوده میرزا عبدالقادر سیدل اصل پستہ در شاہجہان آباد توطن گرفته از کابرتوی
تاخرین است در سن ثلث و ثلثین دمانہ دالہ در گذشتہ کجاست قریب صد ہزار بیت است از مشورتش
چهار عشر نجابت شہور دولت آباد و در قدیم بدو یک شہور در سال ہزار و چہل و دو ہجری مطابق ششم
جلوس شاہجہان فی فتح خان ولد عنبر حبشی بعد از فراوان محاربات بتدابیر صاحبہ خانمان و ترویات
شایستہ نصرخان مقالید قلعہ باولیا دولت ابدوت دادند ارتفاع اساکش باشتفات چہار دو
گز عرض دہ گز قطعہ سنگیت در آن باب رسانیدہ چنان ملکہ شہیدہ اندکہ گذر مور بران دشوار
دورش پنہزار گز شری و ہمہ ارتفاعش صد و چہل ذراع و گردش خندق بوم چہل ذراع و قوسندق
سی ذراع درون خار حفر کردند و از دون کوه راہی تار یک پر پیچاپ چون راہ منار کہ در روز روشن
بی چراغ پی بان نتوان برود در آن زمینہا انہان رنگ تراشیدہ اند و ماہین کوه دروانہ آہن و دلازی و دلاہی
راہ در آمدہ کہ بوقت کار آتش افزونند کہ کم کنند تا پرنده نتواند پرید گویند در سال نهم جلوس وقتی
کہ شاہجہان آباد از دولت آباد عزیمت داد خلافت داشتند معتمد خان مولف اقبال نامہ بجاگیری
کہ خدمت بجاگیری انجام داشت نہ سال دختر زیبا منظر با کعبہ بیکر از نظر گذر آمد کہ در دہم سالگی
ہستان بر آورده بود و در سہفت سالگی بی شوہر حاصل گردیدہ و در سہفت سالگی پسزاسیدہ
از مردمش میرزا اکبر دولت آبادی شاعر متین بودہ و دو مثنوی در سلک نظم کشیدہ شیخ عبدالسلام
بپای تخلص شاعر نامی آنجا است جوئیہ شہری مسردت از دکن است جہول بر ساحل بحر عمان

بندر گزیده است قلنگانه ولایت سمور است کلکندة ستنی از جمیع شهرهای دکن همه
 دکن سید و شصت قلوبی نظیر دارد کلیانی از امهات تلاح دکن است در ششم جلوس
 عالمگیری در تالان که فصل اوست از جوپوستاره کلان در رنگ شده آتش در افتاد برین رفت
 آتش تاد و پخته در جوش بود جو پور از شهرهای مسعود دکن است حکامش که با استقلال
 فرمازدای کردندشش تنند اول سلطان الشرق خواجه سدر شانه زده سال بعد که بارگناه
 پس خوانده اش یک سال چند ماه بعد سلطان ابراهیم برادرش چهار سال و کسری بعد
 سلطان محمود بن ابراهیم یک سال چند ماه بعد سلطان محمد شاه بن محمود بیت و پنج سال بعد
 سلطان حسین بن محمود نوزده سال بعد که در سن هزار و هشتاد و هجری در موضع لادلی پور متعلقه سرکار
 جوپور هنگام شام بی آنکه ابرو و سحاب ظاهر شود صدای رعد پیدا شد و باد و صاعقه پیدا آمد و از جوپور
 شوری و غریوی سموع گردید و پس از ساعتی گلهای رابیل با آنکه موسش هم نبود در موضع مذکور برگ
 باران باریده و توده توده گلهای آن گل زمین ریخت روز دیگر اعیان و حاکم آنرا ملاحظه نموده اند بسیار خوشبود
 از گل رابیل در رنگ و بود شباهت تفاوت نداشت از مردمش افضل الزمان شیخ دانیال
 از مصححان خضر منتجب سلسله سهروردیه صاحب مقامات علیه است سید الاولیای سید محمد المتقین
 سیدان مهدی بن سید عبدالقادر المودت بنان که نسبتش با امام موسی کاظم می پیوندد سید محمد از پسران
 شیخ دانیال است بسلسله شصت و چهل و هفت نوزاد کرده در هفت سالگی حفظ قرآن نمود و در دوازده
 سالگی جمیع علوم ماہر شده سید العلماء لقب یافت و از خضر بهره یافتند آنچه شد عالمی و برا
 مبدی موجود خوانده بعنوان سیراز که شده بگورات آمد و در زمان جام نظام الدین بسند رسیده
 سوی متدانشانت و در بیح فوت یافتند بفره مدون شد در حالت و خوارق اوستنهای
 علی کرده است با اهل التدریس رسیدند با سیراز که بر سر بکل بیاید شیخ
 شاه محمد جوپوری فاضل کمال کمال دقت خود گذشته شیخ محمود بن سیراز شیخ شاه محمد از کمال فضیلتی
 جوپور است علم از حد خود آموخته در آگره آمده اصمغان بسیار رعایتش فرمود تا بوطن رحمت
 کرد کتاب شمس باز غم در حرکت از دست شویم می گفت ملا حاد جوپوری در عنوان شبابک
 از وطن بر آمده اگر متداولات نزد مرزا محمد زاهد دیده و بعضی علوم در خدمت دانشمند حسان

استفاده نمود در وقت شاه جهان بسبب روزینه داران منسلک بود و عهد عالمگیر داخل مولفین فتاوی عالمگیری شد و تجسیم بادشاهازه محمد اکبر سرفرازی یافت ملا محمود از فضلای نامی است با دانشمند خان صحبت داشته و راو از عصر شاه جهان در گذشته ضیائی با جهانگیر قلینجی ولد خان اعظم لبرمی بود صاحب دیوانت قاضی محمد حسین از علم و فضل نفسی و دانا داشته در عهد فردوس پشیمان فتاوی جوینور داشت و راو اول عهد عالمگیر تقضای آباء و ممتاز شد در سن ستم جلوس عالمگیری بظهور آمده با خاندان منسوب و احتسابت لشکر سرفرازی کردید و فتاوی عالمگیری بسی سے نموده شیخ محمد ماه بعلم صوری و معنوی آراسته سلسله آراء و تشبیهات الشایخ میرسد عالمگیر بادشاه با وی ارادت می نمود و مابین مراسلات اخلاص جاری بوده شیخ شمس الدین برادر خود شیخ محمد ماه است در جوینور پیش علوم و سلوک اشتغال می ورزید محمد عیسی صفری تخلص شاعر شکرش بر سبب بود شیخ عبدالکریم عطالی تخلص در تصوف دستگاہی داشته شری گفت و معنوی هم تخلص میگرفت شیخ عبدالعزیز تخلص برادر شیخ عبدالکریم مسطور و تصوف دستگاہی داشته شادابی در سبب بندی دستگاہی داشت شریاکیزه می گفت میر حسن و از شوای عهد محمد شاه بادشاه شاه جهان آباد میگزارانید اکبر آباد و طوالتش تیداعشش مومم را تم اقبالنامه جهانگیری نوشته که جهانگیر بادشاه را در همین سیر در یکی از پرگنات اکبر آباد دختر باغبان نظر آمد باریش و بردت انبوه ظاهرش بر دامن شنبه دریشش از یک قبضه که بیشتر و در میان سینه هم موی انبوه اما پستان نداشت چندی از عورات را اشاره شد تا کشف حالش کنند با چنتی باشد ظاهر کردند که بیج از عورات جز این علامات ظاهر تفاوت ندارد بر ما چور از شهرهای نامدار و کنت از مدوشش شیخ برهان شطاری حرقه خلافت از شیخ علی سندی داشت علمی معتقدش بوده عالمگیر را در ایام شهبز اوگی با و ملاقات دست داده در سن هزار و شستاد و سه سن با فوق شستاد و در بریا نپور گذشته قاضی نصیر الدین ولد قاضی سراج الدین از مشاییر فضلای عصر است و در هزده سالگی که خان خانان بدین بدیش آمده و مقدمات علمی در پیش آمد شکر الله خان مخاطب با فضل خان شیرازیرا ملزم کرد و شیخ علم الله که علم علمای آن عصر بود و چندش می شد با و بر نیامدی چون بر ششم حدیث را بر قیاس تنجیح سکیداد و انکار قیاس می نمود و حدیث علمای امتی کا بیای بنی اسرائیل را موضوع می گفت شیخ علم الله با وجود

نسبت دامادش فتویٰ بسوختن و کشتن دی داده محضری نوشت غیر از شیخ محمد فضل الله و
 و شیخ عیسی که از اعظم مشایخ آنجا بودند همه علما بر آن مهر کردند چون خانخانان محمد قاضی بود و آن
 دو عالم مهر کرده مضرش نرسیده پس وقتی که جهانگیر بادشاه بر خانخانان اعتراض فرموده در بیان
 آن ماجرا بعضی رسانیدند بطلب قاضی نصیر و شیخ علم الله طلب رسید شیخ علم الله نزد ابراهیم
 شاه به بیجا پور رفت و قاضی بعباسستان شتافت بطرف حرمین و زیارت اماکنه شد بعینت اقص
 شده بعد پیمبال عزم وطن نمود و جب از دست فرنگیان رفت فرنگیان کمالات قاضی شنیده نزد
 پادشاه بردند آدابی که می بایست بجا نیاید و گفتندش چرا خدمت سلطان نکردی گفت آدابی که شما بجا می آید
 از ما نمی آید و آداب بکار شما نیاید پس از آنجا ربائی یافته به بیجا پور رسید ابراهیم عاقل شاه و کسر کرده
 استقبالش کرد و جهانگیر بادشاه این را شنیده فرمان طلب فرستاد و حکیم خوشحال بسر حکیم
 بهام راقعید فرمود تا در روانه اردو کند طوعاً و کرهاً روانه شده بر ما پور رسید و عزم عزم
 کرد که از خانه برون نیاید و در خلال حال شاهجهان از طرف والای صاحب صوبگی دکن رسیده دارد
 بر ما پور شد و مکر حکیم حکیم که بدگر امرنا آنجا بود و رسید درینو لا بدین شاهزاده آمده در خانه
 قاضی رفت قبول نمود آخر بچند حواله نزد بادشاهزاده آمد و آداب بجا نیاید و شاهزاده آنرا بخاطر
 نسجیده فرمود قاضی مشتاق تو بودیم گفت بچه جهت فرمود کمالات ترا شنیده گفت آنکالت
 در من نمانده صحت بلال کشید قاضی را جبراً روانه درگاه نمودند بستر الخلافه اگر رسیده در راه
 که سواری بادشاه از باغ سوی دولتخانه می شد ملازمت نمود اراده تسلیم کرد بادشاه دستش گرفته
 در آغوشش کشید پس بعد چند روز حضرت بر ما پور یافته بعینه عمر در رضایت الهی
 بسر برده در سن هزار و سی و یک درگذشت پیش قاضی عباس عالم
 و قاضی بر آمده شاهجهان بعد از ان اعزازش طلبیده تا عنایت شاه می بوطن شد و درگذشت
شیخ قطب ضل متواری حافظ حبیب تیر انداز سمرقندی بود اشعار عرب بسیار
 بخاطر داشته و جنوب میخواند و با نور نفس کل غریب و مسکن سفر کرده داشته در راه رمضان
 پیش امامی عالمگیر بادشاه مرزنی شده و مجلسی با او شاهزاده معظم مخفی بوده در پنجم جلوس عالمگیری
 در در الخلافت بر حمت حق پیوسته **شیخ محمد اللطیف** بنما در سن در ده ساله نوشته

که عالمگیر در ایام شهزادگی بدینش رفته مروی بگوشه در ساخته خدا پرست بود در هزار
 و شش هجری فوت کرده در برهانپور وفون گردید وصیت نموده بود که در محوطه قبر قدش
 باز نباشد تا مردم قبر پرست نشوند تا کنش آه زان شیخ کامل یافته اند شیخ بایزید
 عالم متوج فاضل متشیع بوده فرشته خلافت از شیخ محمد معصوم سرسندی داشت شیخ محمد
 قادری متقی و متوج بوده بنجا در خان درده سال آورده که ویرا در ایام شهزادگی بخدمت عالمگیر
 باریغزار بوده در خلوت استفاده داده و در اسفار حاضر بوده در برهانپور بفرزادان رعایت
 سکونت گزید قدوه علمای کرام شیخ نظام نزد فاضل بخزیر قاضی بضمیر تقصیل کرده
 در مرتب اول که عالمگیر نظم صوبه دکن در عهد والد انجام شد شیخ را با خود ملازم گرفته
 نزدیک هجرت سال بخدمتش مانده منصب هزار پانصدی سرافزازی داده در قنای عالمگیری
 وی فرزادان سعی نموده از کورش و دیگر تالیف معنوی بود بآنکه سنین عمرش از شانین تجاوز داشت
 در قوی تقادرت داشته محمد یوسف نکبت تخلص مخاطب بسنوز خان بخدمت مظفر خان
 بخش سیوم محمد شاه باو شاه باعزاز تمام می برد صاحب چند ثنوی و دیوانت اورنگ آباد
 از شهرهای بسیدیدکن موسوم بسم اورنگ زیب عالمگیر بادشاه است بخت در خان
 درده سال آورده که در لواحق اورنگ آباد زنی از قوم برهمنان مسلمان شده بجهاد سینه زده
 آمده عالم شد و در عرض یک پهر بعد مدت مهو و حمل یک پسر و چهار دختر زائیده یک دختر
 از آن باقی ماند چپک را ولدیه عدم عنون و بخدمت شکیل را قسم الحودت گوید بسالی هزار و صد و
 ششاد و سه در بلده تنه بیان محله مکلی و در دانه زنی بیک بطن و دهر و یک دختر زائیده یک پسر
 و یک دختر در چند گاه در گذشت و یک دختر زنده ماند از مردش سید فیروز شاه در پیشی تران
 از اهل مجاهده بوده عالمگیر در اورنگ آباد بخصورش طلبیده در باغ دولت خانه منزلش داد اکثر شهرهای
 جمیع بخدمتش صحبت معنوی سیداشت از مر رعایتشای شاهی در وطن خوش گذرانده بچنگر شهرت
 در نهایت معنوی و عظمت نصرت ملکش از حد سرانندیب تا بندر گبرگه و از ناحیه طیار تا حد و بنگل زیاده
 از هزار فرسنگ بخت شهر در بند و حصار گداگر و در عرض پنجاه گره بنگ بغدادی لطفی در زمین
 و لطفی باو میدان هم قایم کردند بیان حصار اول و دوم و سیوم باین و در زرع و عمارات و از سیوم تا هفتم

دکان و باقی ریشمار قصر بادشاه در چهار سقمت و در چهار بادشاه چهار بازار برابر یکدیگر بر سر هر بازار
 طاقی دروازه اش رسیج و بیج و همه اسواق عرض و طول و دکان گل فروشان فراوان دارد و در مش
 بی بوی گل صبر نتوانند در بارگاه بادشاهی جوای آب صافی فراوان پلپها از سنگ تراشیده
 جانبین ایوان بادشاه دیوانخانه بغایت وسیع کبک استون در زیر ایوان کرسی زیاده
 از قد آدم کرسی گزول شش گز عرض و فتر خانه در تویندگان آنجای نشینند و در میان آن چهل
 ستون خوابه ای لقب بیدانگ بر دکانچه کبک استقلال در ایوان نشینند باین دکان
 چو بداران صفها کشیده ایستاده کرسی همی دارد میان ایشان در آمده تحفه گذرانیده و در زمین
 نهاده بر فاسته عرض مدعا کنند و ناگند کور موجب عدالت حکم نماید کسی را مجال مداخلت
 ندهد شکار منیل آنظر نسبت به طبعش آنکه در راهی که باب میسر و جهای کشاد
 می کنند و کسریش بخش و خاشاک می پوشند چون منیل در او افتد و دسترود کسی
 گردش نگردهد بعد از آن شخصی آمده چند چوب بر او محکم زند تا نگاه کسی دیگر آید و شخص سابق را
 دور اندازد و چوب را از او گرفته بر تاب دهد و قدری علف پیش منیل اندازد و باز کرده
 چند روز برین دطیره عمل نماید تا منیل بانگیس این گیرد پس با بستگی نزد منیل رود و میوهای
 مرغوبش بچو را نداد و در انامش و خارش کند رفته رفته باین ریاضت رام شود گویند
 منیل از بند گریخته بکنگ رفت منیل بان در عیش رفته چاهی کند منیل که سابق
 محنت چاه دیده بود چوبی عصا آسود و خرطوم هم گرفته پیش منیل خود بر زمین نهاده اول احتیاط
 کردی بعد راه رفتی منیل بان لاچار شده خود را بدرستی رساند و چون منیل از زیر آن
 درخت گذشت بر پشتش افتاده آن رشته که بر پشت منیل بندد او را هنوز بسته بود سخت گرفت
 منیل هر چند خود را جفا نیند و خرطوم بر او حواله کرده ناید و نداد و آفر به پهلوی غلطیدن
 شروع کرد و منیل بان هنوز سچایکی خود را از پهلوی که می غلطید به پهلوی دیگری کشید
 و پی هم چند چنگل حواله اش کرده تا بلاچار منت او گردید در حساب مع الحکایات آورده
 که زبان منیل کثری دارد و لهذا بطق بکشاید و لانه از زیر یکی که دارد چون آدمی گویا بود که
 عبد الزان بن اسحق سمرقندی که در رمضان سنه خمس و ثمانه از جانب سمرقند

شانخ بر سالت آنجا رفته بود و روایت کرده که در نزدیکی آنجا غریب ساخته رود داده بود تقصیل
 انکه برادر برای راجا امر البیاضت خواند و در حاشانه خویش بر و چون عادت آنجا عادت است که
 مرد آفرینا طعام خورند اعیان را در ایوان بزرگ نشاندند هر دم کس میفرستاد که فلان بزرگ آید و طعام
 خورد درین حال چند آن نفاذ و کور که در شهر بود می نواختند و هر کرا آنجا میبود می بردند از
 جان سیری ساختند بجز سیری همه اعیان خود پیش سای آمده تبریح و ایتیهال در خواست تشریف
 سوی جان نماند نموده رای تارض کرده چون برادرش مایوس شد چند حضرت کنار حواله اش کرده
 رای خود را پس تحت افکندان خونی رای را مرده انکاشته کس معتقد آن جا ماند و آنکس را گفت تا سرش
 بگیرد پس خود بر بام بر آمده نذازد و فلان و فلان خود رای را کشتم و اکنون رای منم معتقد مذکور که پس
 سخت رفت باد شاه بیک لگدش بر زمین افکند و یکی از سقر بان که در این فترت آنجا ستواری بود
 اشاره کرد تا سرش برداشت پس خود رای بگرم شتافته خلاق از حیات خود خبردار گردانید
 خلاق و لشکر حبشه برادرش را بقباحت بکشند احمد آبا و دار الملک گجرات طوش
 تخم عرضش مع ثانیای سلطان احمد شاه بن سلطان محمد بن مظفر شاه منقو است در طبقات اکبری
 که سلطان احمد شاه باستصواب جناب شیخ احمد که توفیق سرور که از کبار مشایخ بود بر کنار آب
 صابری ترمیر شهری نهاده کسی با احمد آباد نمود و سلطان محمد تانی در دوازده گردوی او محمود آباد
 آباد کرده مابین بازاری و رودیه آباد در تب گشت و در حقیقت یک شهر گردیده اکنون
 این خراب و این بقدر یک عشری آبادی دارد گویند در زمین گجرات مانک نامته نام جوگی
 صاحب دستگاه عظیم بوده عجیب بوده چون سلطان احمد شاه ترمیر شهر سبز بود از اینکه جوگی
 مسطور روادار نبود هر چه روزانه بنامی یافت شب باز میبندم می گردید بعد فتنه معلوم شد
 که جوگی مسطور صاحب این تفرست که روزانه رشتها در فرشته سبز خود شب بدون می کشد
 نزد او آمدند و گفتند ترا چه قدر قدرت گفت از اخبارات زمین و آسمان بیگانه هم در گیند
 استقامت اینک از کوزه سده تنگ پس میتوانم گذر کرد ویرا تخلف آن استخوان کردند چون خالی
 زمین درون کوزه رفت سرش مضبوطا کردند جوگی گفت برین غالب شدید اراده ترمیر شهر
 گذاشتم حالا اگر چیزی در و بنام من موسوم کنید یا طراندانان استند ای چوک مانک مشهور است

در باره تگون آب صابری نغسلی عزیز مشهور است و العبد علی الناقلین گویند پیش از
 آبادی این احمد آباد بازگیری صابری نام در حضور والی آن زمین لعبتی ساخته این آب از کوهپای
 دراز و دور آورده اند مای مجلس والی گفتند چون چنین آب اینجا بقدرت اقدر و ان گریده
 اگر صابری لعب باز پیش از کم کردن آب کشته شود همین حسابی مانده بر سبک و در بران قرار
 صابری کشته و بقدرت اقدر آب پائیدار مانده پس صابری کوه صابری بلباس لعب بازان
 آمده بازی چند تا دره افکند و در بوزه کشت در دم روید و بترس مانده بان ندای
 ملک که در کشتن ملک پدرش بترس کرده بود نداد تا بپرند و بخورند هرگاه شان کار در بوزه
 انداختند سرهای شان بریده گردید پس لعب باز والی را گفت بقصاص پدر چنین کردم
 و از باد شاه دیده دانستند گزشتیم که هر چه باید مردم کردند اینها کردند چون والی دید که خشم حقیقی
 که مقصص آن مظلوم این خوب است انداز سه خوش گذشته بسرفزازی رخصت داد که مار
 قلع که بود بالای کوهی بار تعلق چند کرده رای دیاج که در مجله ثالث میان شجره سمه مذکور شود
 در و بوده از در باز و بران افتاده کوهش بر نداشت کلی و صفای تمام مسدودت بسا
 ارباب ریاضت برو میان شعبه کسای نزدی جوگیان عمر که بفضیلت انفاکس و مباحده
 عمرهای دراز یافتند اندوران کوه میان غارنا معتمی با شدند آن طرف کوه ارضیت موسوم
 بکوه در و قومی است حیوان سیرت که زبان شان معنوم نشود و مثل حیوانات معیشت
 دارند زبان اغلب کوتاه قاست پستان دراز با و العجب البنیوی سالی یک بار جمعی بزرگ
 از بنود بران کوه همین در روز جمیع البته یکی از رجال ضال خود را از بالای کوه خود را بزرگوارند
 و جبار و قنف کند و آنرا عمده مشوبات شمارد و چون ناگذاه قلع است در و امن کوه کنار
 منضمین شهری بازینت حاکم نشین آن ولایت سابق متعلق ملکات گجرات بود اکنون که هر یومی
 را قومی بقرن کشیده است افغانان بانی در و قرف دارند ملکش موسوم بسورته واقع
 محاذی جبل کرنا کوهی دیگر است چده گاه شاه جبل کرنا ری المسمی بسید وجه الدین که
 در سواد تبه آسوده است و مذکور شود سلاطین گجرات برین نسن اند اول سلطان مظفر
 شاه در ثلث تعیین و سبمانه از طرف سلطان محمد شاه بن فنی کرد و شاه بر سر حکومتش

نشست دور اربع عشر و ثمانتہ درگذشت بعدہ شاہ محمد بن محمد شاہ بجالیس نشست
بعد در سن اثنی وربعین و ثمانتہ پسرش محمد شاہ بن احمد شاہ سرپرہ آرا گردیدہ و در سن
منس و منسین و ثمانتہ درگذشت بعدہ پسرش از طرف سلطان قطب الدین دال
شدہ و در ثلث و ستین و ثمانتہ درگذشت بعدہ پسرش داؤد خان بن احمد شاہ
بن محمد شاہ بن مظفر یک ہفتہ بعدہ ابو الفتح محمود شاہ بن احمد شاہ بن مظفر شاہ بکامرائی برآمد
و در سبع عشر و ستاتہ بعد پنجہاہ و چہار سال و یک نیم ماہ فوت نمود بعدہ پسرش
سلطان مظفر شاہ قایم مقام گردید بعضی سلاطین گمراہ را یازدہ تن بر اینوج نوشتند
امظفر خان بن رجبہ الملک ہفت سال سلطان احمد شاہ بن مظفر سی و دو
سال و ہفت ماہ سلطان محمد شاہ بن احمد شاہ ہشت سال و نہ ماہ سلطان احمد شاہ بن
محمد سلطان محمود شاہ بن محمد قلعہ کرنا کہ جوہا کرش گویند او متع نمودہ پنجہاہ و پنج سال
۱۰ سلطان مظفر شاہ بن محمود چہار و دو سال و نیم سلطان سکندر بن مظفر سلطان بہادر
بن مظفر یازدہ سال ۹ محمود شاہ بن مظفر ہزردہ سال و دو ماہ ۱۰ سلطان احمد ہشت سال
۱۱ سلطان مظفر بعد حکومت سیزدہ سال ملک او تصرف ملازمان اکبر بادشاہ در آمدہ
گویند در شہور الف و ماتہ و ثلثین در ایام ابالت حیدر تلی خان آنجا عزیز ساختہ
رو نمودہ آنکہ سپاہی رازن حاملہ شبانہ بناسید سپاہی خلوک تمام بودہ قدرت روغن جلاغ
ہم نمائستہ چون ناف مولود بریدند و احشای ناف پدیدہ بار دادند کہ حسابی دین نماید از اتفاقات
یاری طالع از زمین طشتی سی پرانہ اشرفی برآمد سپاہی جہت حواج ضروری آنوقت
طشت را بردگانی بردہ صاحب دکان از جہش نوشتہ داشت مضمون آنکہ چندین
اشرفی در طشت گذاشتہ بوالی سدا نمودن کردم بر چند ورثہ او تلاش و فینہ پدر کردند تا یافتند
این طشت را بہمان علامت و نشان دیدہ در سپاہی در آویختہ آخرا جراجید ریشلیخان رسیدند
دکانار را گفت چند برہمن جنبہ دار را از او حاضر کن تا بہ پیش شہا حکم کنم مزد ایشان
بر بہمان را گفت در کیش شہا تا نسخہ اعنی نقتل روح باجبا و مخالف ہم می شود گفتند بل
پس بہند و مذکور را گفت درین مولود روح حیدر تو نقتل کردہ کہ دینیہ خود را کشید

برهمنان هم این را تصدیق داده پس در انکام مانند از مرشدش شیخ وجیه الدین عارف
کامل آندیا در گاهش مطاف امرار اختیار بر دیار واقع منکیض یافته جناب شیخ
محمد غوث بود یکی از فضیلهای وقت شیخ را گفت از شما مستبدمی نماید که مرشدانی اختیار
گردید گفت الحمد لله که برین مثل پیغمبرین امی است فوئش تعین دشمنان هجری است بعد او
پس شیخ عبد الله که در ویش متراض بود جانشین گردید پس فرزندش شیخ
اسد الدین جانشین شده در زودی در گذشت انگاه برادرش شیخ حمید صاحب
سجاده بر آمده فوت اهل ارادت را فائز ارشاد کردی جبهانگیر بادشاه در هزار و بیست و
شش زیارت شیخ وجیه الدین مستعد شده دیر انظر ارادت دیده بود شیخ محمد غوث
چنانچه مذکور شد مرشد شیخ وجیه الدین است با وجودی سواد بی دروادی عرفان گوی سبقت از
همه ان در بوده بود شیخ احمد که کبک و کبک و کبک است از سرکار ناگهور سولد شیخ از انجا بوده
در زمان سلطان احمد بان گجرات تشریف آورده سلطانرا اعتماد دانی بوی حاصل شد و احمد باد
بفرموده شان بنا فرمود مردم آنک شیخ را از اولیای کبار دانستند و بر شنب جو زیارتش
شناختند غریب مجبی دست دهد سید احمد کبیر بخاری ولد سید جلال بزرگ بخاری پدر بزرگ
محمد دم جلال جبهانیاں او سودا و چه که مذکور شد بیرون گجرات روضه منوره اش مطاف
اهل اشد واقع شیخ برهان الدین عبد الله قدس سره دیر اکنیت ابو عبد الله
کنند و لقب قطب العالم بن ناصر الدین محمود بن محمد دم جبهانیاں میر و خلیفه خود دست و صحبت اکثری
از مشایخ وقت رسیده ولادت در چهاردهم ربیع سال مفسد و نو و هجری سن شریف شصت
و بیست سال و چهار ماه و بیست و چهار روز و وفات وقت طلوع ششم ذی حجه سال شصده
و پنجاه و شش هجری قمر در ستوه از مضانفات گجرات سید محمد شتر شاه عالم ولد سید
برهان الدین قطب العالم بن سید جلال بخاری اللقب بجدوم جبهانیاں که نسبتش بچچ الاولیا امام
علی رضام میرسد از بس شهرت ستغنی از وصفت است رفتارش در رسول آباد
زیارتگاه مردم آن دیار سید محمد ثانی نبیره سید محمد شتر شاه عالم مذکور بصباح
و جد و فصاحت زبان موصوف بوده فرودس آشیان شاه جبهان دو بار ایشانرا

دیده بودند و سینه سزار و چهل و پنج در گذشتند در کتبندی که نزد یک مقبره
 شاه مسلم است مدفون گردیده تا بیخ ولادت خود را با اینصراح ملهم شمع من و دست
 و دامن آل رسول سید جلال ولد سید محمد نبیره شاه عالم بصفت مرضیه و اخلاق سینه
 موصوفت بوده مضامین رنگین و معانی پرنشینگی نگاشت و در صفا تکلف میکرد و در سن هزار
 و پنجاه و دو و شاهجهان ایشان را از احمد آبا و طلبیده بنصب شش هزاری و خدمت
 صدارت کل ممتاز فرموده بودند و اکثر بزبان مبارک می فرمودند که سید از جانب و فرط
 کمال لایق محبت است در عزه جاوی الاول سینه سزار و پنجاه و هفت در گذشت تا بیخ
 ولادتش و ارث رسول و تا بیخ وفاتش رخ جانشین حیدر کار بود و یافته اند
 در پسرانده همین پورکش سید جعفر و دیگر رضویان صدر الصدور سید جعفر
 صاحب فضل و کمال جانشین والد خود و اشعار و دلاویز و نکات حکمت آمیز حالت بخش
 ارباب حال دارد و دیوان ترتیب داده صفا تکلف میکرد و کتابی محتوی بر احوال سادات
 عظام تالیف نموده روفا نام نهاد و مکرراً بجنور عالمگیر رسیده شمول عواطف شاه
 گردیده مراجعت نمود و سبجاه نشینی نمکن در زبده سید رضویان صدر الصدور عالمگیر
 بادشاه باخلاق پسندیده موصوفت در پنجم ذی حجه هزار و هشتاد و پنج در گذشت سید احمد
 ابجوی شیرازی ولد سید جعفر برادر سید علی و سید مراد ولد شیرازی سید
 احمد که در ذکرته مذکور شد می باشد سید جعفر از تنه بر آمده تخت پهلوانان نگاه بگیرات
 افتاد و فرزند رشید سید احمد مذکور را در سن رشد جانشین خود مانده بوطن نزد برادران
 مراجعت فرمود و انجا در گذشت سید احمد در گجرات بفرادان رشذ زیسته در گامش
 مرجع اهل الله واقع از اولادش بسیار بزرگوار صاحب حالت و کرامت است آنجا برخاستند
 سید قاضی میان از اولاد سید سوزالید اکنون از چند گاه بعلاقه خدمت قضا و
 خویشی باناظم آنجا بوطن بهروج مروی بکمال انسانیت مقف است سید حمزه
 پیری نوری از اولاد سید احمد جعفر در سال هزار و صد و شصت و پنج در صورت بندر
 دیده شد بعنوان سیر آنجا وارد شده بود صاحب کمالی از جهده اش عالی می شده

اکنون هم آنجا بسوسه دیگر دست نپذیرد و نفع بسیار سپاگری از اولاد آن بزرگوار هم نظر
 آمد مولانا غوثی صاحب مدرسه و افتاده عموم بود بنا بر تکمیل مسنون بلاغت گاهی بشعر
 نیز پرداخته سید فاضل بوریع و تقوی موصوف در امر سواد و نهی منکر نفعیه
 کلی داشته مکرر بدرگاه اکبر بادشاه رسیده روایت یافت در مراجعت نموده بو عظم خلایق
 گذرانید شاه حافظ الله از اولاد حضرت غوث صمدانی شیخ عبدالقادر جیلانی
 اجل معارف آنجا است از مریدانش خلیفه ابوالبرکات و شیخ یعقوب در تته مذکور
 شوند **حقیقی محمد بیگ** نام شاعر نامی آنجا است **منه** در حقیقت دگری نیست
 مند اینم همه، لیک از گردش یک نقطه جدا ایم همه محمد فاروق در جوابش گفته **ه**
 قطره بگریست که از بحر جدا ایم همه بحر بر قطره بنجد بد که ایم همه حاجی بینا شاعر سانی طبیعت آنجا است
ملک محمود و فضائل و کمالات آراسته از ذوق و حال با چپاشنی بود در سخن بزدق
 سبزد و سوادانی منالی از مذاقی نبوده شورجالت می گفت **نیاز** از محمد رضا نام
 از سخندان زمان خود بوده و شونیک می گفته **سید عبدالفتح** از کمالات
 انسانی نصیب زادان داشته مثنوی مولانا روم را در سس کما هو حقه دادی عالمگیر ویرا
 از گجرات طلبیده با عز از مانده حضرت فرمود تا رفته در وطن بیا و خدا گذرانید
 اعتماد و حنان باش ملا عبد القوی مولدش احمد آباد در برهنا پور نشو و نما یافته
 در علوم دینی حظ وافر استی و دیانت نصیب شکار داشته از ایام شهزادگی در
 حضرت عالمگیری بوده و کجرات عمده رسیده منصب در هزاره نقدی ممتاز شده بادشاه
 بلفظ آخوندش خطاب فرمودی در ستم جلوس اسپه خان نائب صوبه کابل جمعی را که والی این
 بجا سوسی فرستاده بود و کهنورد وانه نموده بکنان مذکور حواله شد مذکور استفسار نماید آنها
 انکار کردند گفت شب نزد کونوال باز و بید که استفسار نموده خواهد شد از حیات حوز
 مایوس گردیده یکی از آنها ویرا بشهادت رسانید **شیخ محمد غوث** مشایخ حال ساکن
 آنجا صاحب سجاده شاه و جیه الدین است خلیفه **محمد صلاح** خلیفه شیخ محمد غوث از مرت
 مست سکونت و امنی اختیار دارد **شاه عبدالرسول** چند امانا نظر بر شه بود اتم بوده

آئینه ارشادش عکس عرفان مرئی اهلل ساختی پس شیخ احمد در جهوناگر حالیات و
 بیان شیخ محمد پسر دیگرش در گجرات سلسله دار پدر باقیست که پسر محمد شاه
 رسول ملک صاحب حالات باهره بوده در رس مثنوی خوب سید ادو فتوحات و
 مقام عالی داشت و احد شاه صوفی بوضع ملائین تصف از معصران و
 نسیم بیابان شاه عبد الرسول چند اناس شاه عبد الرزاق مشایخ
 حال صاحب غنله بوضع قلندران تصف علی خلائق است سید لیس ولد
 سید بدرالدین درینوقت شایخ عمده است پدرش و این از اجله صاحب حالان موصوف
 طریقت قادریه اند محمد صلاح فاضل سید حالت درس مثنو محققانه سید هبند
 سورت نامدار بنا در گجرات منقولست در طبقات اکبری که صف آفت نام غلامی از
 غلامان سلطان محمود گجراتی که چند او در آن خطاب داشته در سال نهصد و چهل و هفت
 قلوب صورت را بر ساحل بحر عمان جهت رفع فساد فرنگیان ساخته چه پیش از آن فرنگیان
 انواع اید ابلهان سید ساند در وقت تفرقه بارهای کشتیها سامان کرده بکنگ
 می آمدند پیش برده چند او در خان چوکنندی بر زبیر در وازه که بر غم فرنگیان پرتگاه است
 شروع نموده سبکها کلی قبول نمودند چوکنندی ناز و پذیرفت عرض قلوب پانزده
 ذرعت و ارتفاعش بیست ذراع بنا بر رعایت استحکام بر دو سنگ را بقلابهای آهنین
 محکم ساخته سرب را گذاشته در فرجه او در زبیر نایبیتند و کنگر تا سنگ انداز را بنوعی ساخته
 که دیده از دیدنش خیره ماند از مردمش سید سعد العبد پوری عالم تجرد و فضیلت بنظیر
 در معقولات بیقرین گذشته پسرانش سید عبد العلی و سید عبد الولی است طرف آنکه در اسم
 خود و پسران عزیز کنایه مضمون داشته چه بنگاه احوال پسر اسم موقوفه داشته علمها را
 بهم ربط داده آید کله علی ولی الله صورت ظهور می یابد معلوم با و که سودا و راق چون در
 شهرور سینه هزار و صد و شصت دارد و بندر سورت گردیده از اتفاقات عزیز این
 اسما مطلع گردیده بجز زبیر کرده که اگر فضل ایندی فرزند کرم کند همچنین در اسمارشان
 رعایت کرده شود از حسن اتفاق در سال هزار و صد و هشتاد و یک فرزند می بوجود آورده

علاوه رعایت مذکور پاس وقوع تاریخ در اسم ناخن زن دل شد برکت ولای جناب اعلیٰ حضرت
شاه ولایت که سبب تعلق غلامی آنم غلام علی اسم آن ولد بر رعایت مذکور مطابق سال میلاد
در او طبع شده عالی بخود آن عزم را تقسیم بتبید داده غلام ولی اللہ نام دیگر فرزند که وجودش
هنوز منحصر شهر سال هزار و صد و هشتاد و سه بود در دل نکند هشتم و از جناب ایزدی سکت
آنکو حسن اتفاق نمودم شد آنکه در آن اتفاق در سال هزار و صد و هشتاد و سه فرزند
دیگر که است شده نامش غلام ولی اللہ مطابق سال میلاد درست آمده اکنون چون مکرر مرد
اسما محذوف نموده شود راست کلمه علی ولی اللہ عیانت با جمله محذوم محمد حسین توی نبایت
سخت کمالات علی سید مذکور بوده در ای او را ابراکثر را بهای فوق و ادی و گناه حاجت
در ضمن مراسلات استمداد حل و فائق حبیبی میر عبد الولی ولد میر سعید الله مسطور در
کمالات علمی ثانی پدر بر آمده ماورای علوم در شرطیخ یاد باز و مصنف شرطیخ کبیر حیدر است
در شاعری بدیضا بمل می آورد و عزالت تخلص میگرفت مولوی محمد صادق توی در مسوالات
از و بهره دافز برده داشته بنده محرم اینف سال بشرف دیدار صحبت آن برگزیده ابرار مستعد
گردیده وضع آزاد شهربان داشت اکنون طرف دکن مسوع است قاضی ولی اللہ خان
اصل از سادات مکان بروده تعلق گجرات شاگرد محمد حسین توی است که در سورت بندر
درس افاده کرم داشته سید یکچندی بقضای سورت بندر علم استثنای او داشته بگوش
از سپدان اوست سید امین الدین خان داروغه جوهر حنا که پیش ازین پر چند
سال در گذشت و سید قاضی شرف الدین که مدتی قضاوی سورت بندر کرده
و چون در گذشت پس سید ابوالحسن بخدمت پدر رسیده سید کمال الدین خان
اصل بر ما نپوری در تازگیست قاضی آنجا شده میان جنگی شربت شهادت شهید
مولوی عبد الحمید و محذوم حنیف الدین و شیخ محمد طاهر از صاحب
فقیهان نامی آنجا اند مونس شاعر صافی ترکیت آنجا بوده شاه حنیف اللہ
شاخ نامی آنجا است سید علی رفاعی و سید عبد اللہ صاحب سجاده پیر
سید روس هر یک در سلک بزرگان باحالت آنجا ملک اند کمین شاه و سید

پس او نشاء اصل بر ما بنور صاحب حال یافتند که بنیاست ایضا از بنا در نامدار
 کجالتت به روح شهر قدیم مودت به پیران تیکریت مشایخ بسیار در مد آسوده
 و اهل فضل و کمال را در وجود گویند دانش اصل بر ادب است زیرا آنکه قله اش
 بر بلندی واقع بیرون شهر محوطه چتر بر از عجایب است بر سر قبری و گردا
 گرد متبک بالای جیوتره مزار آبی صافی بمقود و در جب که منفذ معلوم ندارد از قدرت همیشه
 طلب در تازگیها و اما جی کایک مرسته آنجا وارد شده شنید که این آب تصرف
 کمی نیاید استیثا لشکر خود را گفت تا دو آب در مردم ازان بیاشانند مزاران مردم
 و دو آب آنجا رودند از آنچه بود قطره کمی نیافت در گاه گنج روحان بر نیم گردی از
 چتر چبای با صفا و حضور است سوننات شهریت بر ساحل بحر عمان
 کیفیت بتجانه اش در ذکر متیدار ولد اسماعیل در مجلد اول مذکور گویند چون سلطان
 محمود غزنوی را فتح سوننات ذمیر سائر فتوحات شد خواست سالی در آنجا باشد
 چه ملکیتی مشغول بنوادرات دیده امر ابوعلی رسانیدند که عرصه خراسان که بکندین بهمان
 صفا شده دوری افتد پادشاه را خوش استشاره تجویز کسی که بضبط آن ملکیت برسد
 فرمود گفتند هیچ طائفه در حب و نسب بد ایشلیان نمیدرسد و امروز از آنها یکی مانده در
 در کسوت بر همه متراض میزدید سلطان ویرا طلبیده مقرر فرمود گفت از اقا ام من و ا
 بشلم دیگریت دور نیست که بعد سلطان بر من لشکر آورد و چیره کرد و باید او را بدام کشید
 سلطان آن طرف عزیمت فرموده ملکش سخن و دیرا بدست آورده بد ایشلم متراض سپرد
 وی گفت در کیشش باکشتن روانیت و قدرت بضبط این هم ندارم مباد او را در لشش بعد
 عزیمت سلطان خرد جکرده بر نزد طریق جس اینجا عمه آن بود که زیر تخت خانه تاریک تریب
 دادند و او را بر سندی نشاند یک سوراخ منفذ گذاشتندی و ازان طعام رسانند و
 باز استوار کردند سلطان ویرا با خود برده چون د ایشلم متراض مستقل شد و تقویت
 گرفت خزان و جواهر بسیار فرستاده طلب او نمود چون آن د ایشلم رسید طبق رسم
 این با استقبالش شد و ویرا طشت و آفتاب خاصه بر سر پیاده پاتا محبس و دانسیده

رساندن شد و بود قضا را که بشیلم مرناض صاحب ملک چون چندی راه با استقبال
 داشتیم اسیر رفت هوای صیدش عنان کشیده بان شغل گراستیده بود که آمدن اسیر
 فرصتی داشت بنا بر گرمی هوا و یکی با ستراحت در سایه درختی نزول نموده بخواه
 رفت در دال سدری بر کشید یکی از جانوران سخت جنگال تیز رفتار و دال را
 سرخز اقطو گوشت پنداشته جنگال و منقار نبرد از صدمه آن هر دو دیده در بشیلم
 دالی کور شدند چون دیگری قابل ریاست نبود و معیوب را دالی کردن رسم نبوده
 و اب بشیلم اسیر را بر ریاست منصوب کرده این را چون اسیران آفتاب و طشت
 بر داده تا مجلس دو اسیرند گویند سلطان محمود در یکی از تجمعات سوسنات
 بتی دیده در هوا حلق تا بکنهش خوش فرمود جدار و سقف دزمین همه از سنگ مقناطیس
 مرتب کرده بتی آهنین در میان داشته بودند که بجزب مساوی اطراف همچنان سعلق مانده بود
 چون یک دیوارش انگندند بر زمین افتاده ناگوار شهری نامی است سکا نش سقلاط
 را تئج نموده بتر از شهرهای دیگر هندوستان می سازند از اجاست شیخ حمید الدین
 رئیس الاولیا امام الاتقیاء عقب ده سال خدمت خواجہ خضر دریافته و صحبت شیخ
 شهاب الدین دیده بسیاری از بزرگان را ملازمت نموده خرقة از خواجہ معین الدین
 سجزی گرفته در سیر الاولیا است که دی در خط دلکش ناگوار یک بیک زمین ملکه داشته نیم
 آن خود می کاشت و از آن موت میکرد و از لباس بیک نوظ و جدر سالی قناعت کردی
 موزون مولانا بکباری نام معاصر اکبر بادشاه از خط و سماکتش داشته نسبت خود را به
 سلطان السالکین شیخ حمید الدین منسوب می ساخت و گاهی شومی گفت جنگاله دلایتی
 در غایت وسعت طول فرخیش از سبدر جا خام تا که هی چهار صد و پنجاه کرده و
 عرضش از کوههای شمالی تا سرکار مدائن دو صد و بیست کرده و از اللکش را بمحل
 مشهور با بزرگو و وها که مودت بجا نگیرنگر است محمد یوسف هر دی بر حنی امور غریبه هندو
 جمع کرده رساله ساخته از دست که در یکی از شهرهای جنگاله شخصی پارچه را در بیج داشت
 یکسده آن را برداشته بر بالای بر آمد و از هم کشوده بان پارچه تا یک ساعت چون غبار در هوا

ایستاده و چون سفید کرده صبح محسوس بود و هم از دست که تلخ خان برادر سلیمان افغان
حاکم بنگاله جهت مولانا عزالی سند ملی بیت و مفت ذرع طول و یک نیم ذرع عرض بود درشت
پنهان شدی گویند بنگاله منقسم است بیت و دو توپان بچله توپان او نیز در شریف آباد و بعضی مواضع شریف آباد
عورت برابر ذکر مرد چیزی از سفال ساخته بعد فراغت از استنجای عقب و در استعمال نمایند
حکام بسیار سعی کردند بر طرف نشد و بدان در یکی از منوباتش پیر پور نام کان الناس
میباشد در آنجا نمک میکارند و گاه آنرا در سبزی میوزند و خاکسترش میجو شاند تا نمک
حاصل می شود و در یکی از مضامین محمود آباد از توابع توپان سلیم آباد دلیل در از بیایمی کارند که
بست درشت و ضخیم بود و ستار کالون و جنت آباد و مالاه و کور است و کوه
کات و مارنگ آباد سلاطین بنگاله از ایشان اول ملک محمود بختیار خلجی از غور در زمان
ملک قطب الدین که از قبل سلطان معز الدین نائب و پهلوی بود در هندوستان افتاد و بواسطه
و فور شجاعت روز بروز ترقی در احوال او ظاهر شده تا او را به بهار فرستادند آنجا را
سخن کرده انانیش سلمان ساخت بعد از آن بفتح لکنوتی که دار الملک بنگاله است پرداخته
و از آنجا تا شهر بردهن که سه صد چین است تصرف آورد اما لی بردهن زبان غازی
دارند ترکی نه هندی پس بعضی از ولایت بت تصرف آورد و در همان ماه که سلطان
معز الدین ابوالنظر از دنیا در گذشت او را بعضی شد ملک معز الدین محمد خلجی بجای دیش آمده
در اشقی و شجاعت شهیدش ساخت بعد از خود دالی شده با مور مملکت پرداخت
ایام مملکت بختیار و در از ده سال و ایام مملکت ملک معز الدین محمد چهار سال بعد برادرش
ملک علاء الدین علی بختیار سلطان قطب الدین والی کردید و بعد فوت سلطان چتر
بر سر نهاده مخاطب سلطان علاء الدین دو سال حکومت کرد بواسطه ظلمش بکشتند
لعب کرده حاکم الدین عومن عوزی بجایش نشسته لقب سلطان غیاث الدین گرفته
او نیک سیرت عادل باذل بوده بنا نائی حنیف دوران و پاره نهاده پانزده سال ایالت
کرد مسطور است در مدار الا فاضل از مواضع السلاطین که سلطان را وزیر
بود غساله نام و وی سه پسر داشته صاحب جمال یکی را اسم سرو و دیگری اسم گل و

سیم را اسم لالہ نوبتی در حالت بجزع ہر سہ در حضور سلطان بود کسی بیدیدہ این مہر
خواند **سہ** ساقی حدیث سرد گل ولالہ میرود و سلطان خوش شدہ بدست معنیری
سہ ہا ایا و شیراز پیش خواجہ حافظ فرستادہ خواجہ ہر ہر مضرع غزل مروف ارسال
نمودہ بعدہ دیار بقرن سلطان شمس الدین الیمیش در آمدہ وی شانزدہ سال
و چندانہ بعدہ پسرش سکندر نہ سال و چندانہ بعدہ غیاث الدین پسر
سکندر ہفت سال بعدہ سلطان السلاطین بن غیاث الدین دہ سال بعدہ سلطان
شمس الدین پسرش نہ سال و چندانہ بعدہ راجہ کانس قریب ہفت سال بعدہ
پسرش لباس اسلام پوشیدہ خود را سلطان جلال الدین لقب کرد و قریب ہفت سال بکرانہ
بعدہ سلطان احمد پسرش ہفدہ سال بعدہ ناصر شاہ دہ سال بعدہ باریشاہ ہفدہ سال بعدہ یوسف شاہ ہفت
و نیم سال بعدہ منج شاہ ہفت سال و چندانہ بعدہ خواجہ سرا باریشاہ دو نیم ماہ
بعدہ منیر و زشاہ تہ سال بعدہ محمود شاہ پسرش یک سال بعدہ مظفر شاہ چہشتی
سہ سال و چندانہ بعدہ سلطان علاؤ الدین بیت و ہفت سال بعدہ نصیب شاہ
بن علاؤ الدین باز دہ سال بعدہ بدست شیر شاہ افتاد بعدہ سلیم شاہ بعدہ سلطان
بہادر بعدہ سلیمان کرانی بعدہ داؤد خان آنگاہ بدست کھانان و محل بقرن ملازمان
حضرت اکبری شدہ از مردمش مولانا سراج الدین عثمان خرقہ از شیخ نظام و بیات
در باب او شیخ فرمودہ کہ اگرچہ مولانا سراج ماست اما ایندہ ہندوستانت و سیرالاولیات
کہ شیخ نظام اورا بجلالت گزیدہ گفت و رجب اول علم است و او از ان بی بجرہ مولانا خضر الدین زب
شنیدہ گفت و در ششماہ اورا دانستند گردانم پس بادشاہ شیخ تصنیفی در صرف و نحو
نمودہ وی در کبر سن شروع بخوانن کردہ در اندک ایام کارش بالا گرفت بعد فوت شیخ
بلکہ ہنوز رفتہ جلد لوک انجامیدیش شدہ عباسی شاعر نامی آنجا است در خدمت
قاسم خان جہانگیری در بنگالہ بہ میرودہ فوجی شاعری بانام آنجا است ملا محمد جان در مہر
شاہ جہان در بنگالہ بخدمت بعضی امرا بہرہ برودہ و شونیک می گفتہ مستم ملا عبد الباقی
شاگرد ملا محمود جوہوری چون در بلدہ جوہوری بہین صحبت و شاگردی آن عالم دانشمند بہ آمد بعد